

معیارهای انسانیت در قرآن با تأکید بر تفسیر المیزان

علی اصغر زکوی*

استادیار معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی، مازندران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۲/۰۴، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۴/۰۳)

چکیده

از منظر قرآن، خالق هستی تاج کرامت بر سر آدمی نهاده، وی را جانشین خود در زمین معرفی کرده است. پرسش تحقیق این است که معیارهای انسانیت در قرآن، با تأکید بر تفسیر المیزان، کدامند؟ در آموزه‌های قرآن، از مثلث معیار سخن رفته است: ایمان، عمل صالح و علم. مس وجود آدمی تنها با کیمیای ناب ایمان و عمل صالح به زر تبدیل خواهد شد و آمیختگی آن دو با علم، بر رفعت درجات معنوی انسان خواهد افزود. در منطق قرآن، علم، در صورتی، معیار انسانیت است که بر "خشیت" عالم بیافزاید. اضلاع این مثلث تنها در یک تعامل منطقی و متعادل با یکدیگر می‌توانند یک انسان کامل، مطابق با معیارها و استانداردهای قرآنی را رقم بزنند. نتیجه تحقق معیارهای یاد شده، دستیابی به حیات طیبه در دنیا و سعادت و نیکبختی در آخرت خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: معیار، طباطبایی، انسانیت، قرآن، المیزان.

*. E-mail: a.zakavi2009@gmail.com

مقدمه

در فراخنای تاریخ اندیشه، انسان و مسائل مربوط به او همواره به‌عنوان یکی از موضوعات تفکر، مورد توجه اندیشمندان بوده است و رویکردهای مختلفی در خصوص ماهیت انسان، هدف زندگی او، مختصات وجودی‌اش در پهنه هستی، منشأ حیات او، سرانجام حیاتش، سعادت حقیقی و... پا به‌عرصه ظهور گذاشته است. در این میان بحث درباره معیارهای انسانیت، از جمله مسائل مورد عنایت اندیشه‌ورزان بوده است؛ آنان درصدد بوده‌اند تا با معرفی این معیارها، دیگران را به حرکت تکاملی به منظور دستیابی به استانداردهای انسانیت ترغیب کنند و گمشده‌اش را که همان سعادت و خوشبختی است به او بنمایانند. جستجوی انسان کامل و کسی که گوهرهای وجودی و گنجینه‌های انسانی‌اش را آشکار ساخته باشد، همواره دغدغه اصلی بشر بوده و هست.

یعقوب وار وا اسفاه همی ز نم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما
گفت آنکه یافت می‌نشود، آنم آرزوست
(مولوی، ۱۳۶۶ غزل ش ۴۴۱:ص ۱۷۵)

بشر می‌خواهد گمشده‌اش را که پیمانانه و معیار وجودی اوست دریابد:

ای عاشقان، ای عاشقان، پیمانانه را گم کرده‌ام
زان می‌که در پیمانانه اندر ننگجد خورده‌ام
... روزی که عکس روی او، بر روی زرد من فتد
ماهی شوم رومی رخی، گر زنگی نو برده‌ام
(همان، ج ۲: ۴)

این نوشتار بر آن است تا با تکیه بر آموزه‌های قرآن، به‌عنوان کتاب قانون و برنامه زندگی، و با محوریت تفسیر المیزان، معیارهای بنیادین و اصیل انسانیت را بازخوانی نماید تا هر فردی از افراد بشر، با رصد کردن خود و جامعه‌اش، هم فاصله خود را با استانداردهای قرآنی تشخیص دهد و هم برای وصول به آنها، تلاش کند و همواره از نعمت "در راه بودن" برخوردار شود.

به نظر می‌رسد انسان معاصر، در پیچ و خم دنیای جدید، اسیر روزمرگی شده، و در بازار مکاره و دلفریب مکتب‌های فلسفی و هجوم رویکردهای متنوع در حوزه انسان‌شناسی، معیارهای انسانیت را به فراموشی سپرده است و گوهر وجودی خویش را در اموری می‌جوید که لحظه به لحظه او را از حقیقت وجودیش دورتر می‌سازد و عطش او را شدیدتر می‌کند. در چنین فضایی، ظاهراً ضروری است که به دامان قرآن بازگردیم و با تکیه زدن بر زلال وحی و استفاده از آراء علامه طباطبائی در تفسیر المیزان به معیارهای انسانیت دست بیابیم.

بنابراین پرسش تحقیق این است که بر مبنای تفسیر المیزان، معیارهای اصلی انسانیت در قرآن کدامند؟ این پرسش در قالب سوالات فرعی زیر مورد بررسی قرار گرفته است: انسان کیست؟ انسانیت (مختصات وجودی انسان) چیست؟ معیارهای انسانیت در قرآن کدامند؟ نسبت میان علم و ایمان چگونه است؟ و در این نسبت کدام علم مد نظر است؟ تاثیر این معیارها در زندگی انسان چیست؟

۱. مختصات وجودی انسان

در منطق قرآن، انسان ترکیبی از جسم و روح است که خالق هستی از آفرینش بعد معنوی او با تعبیر «خلقت دیگر» یاد کرده است (مومنون: ۱۴). آفریننده هستی، تاج کرامت بر سر آدمی نهاده، از روح خویش در او دمیده، و او را بر بسیاری از مخلوقات برتری داده (اسراء: ۷۰) و به مقام رفیع جانشینی خود در کره خاکی رسانده است (بقره: ۳۰). بر خلاف تصور برخی از نویسندگان، آدمی یک موجود پرتاب شده، رها و بی‌برنامه و افتاده در میان اشیاء (ورنو، ۱۳۷۲: ۲۷۶) نیست. انسان از خداست و به‌سوی او برمی‌گردد؛ ماهیتی از او و به‌سوی او دارد؛ آمده است تا به هدف آفرینش که تقرب به ساحت قدس پروردگار است، دست یابد.

انسان مسافری است در راه، که باید توشه راه بردارد تا او را در حیات ابدیش به کار آید. آمده است تا در کشتزار دنیا و طبیعت، روح و جان خویش را که پاک و بی آلایش در اختیار او قرار داده شده، از زیبایی‌ها و نیکی‌ها پروار نماید و این ودیعت را به صاحب اصلی‌اش برگرداند.

این جان عاریت که به حافظ سپره دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

(حافظ ۱۳۸۷: ۴۷۷)

از دیگر ویژگی‌های انسان، تفکیک انسانیت از انسان است. او تنها موجودی است که میان خود و ماهیت‌اش، یعنی میان انسان و انسانیت، جدایی و فاصله هست. آدمی بر خلاف جماد و نبات و حیوان، "شخصی" دارد و "شخصیتی". شخص انسان (قوای بدنی و جسمانی او) بالفعل به دنیا می‌آید، اما از لحاظ قوای روحی، که بعداً شخصیت انسانی او را می‌سازد، موجودی بالقوه است. ارزش‌های انسانی او، آماده رویدن و رشد یافتن است و هر کس معمار و مهندس شخصیت خود می‌باشد (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۲، ۳۱۳).

هیچ حیوانی از وصف حیوانیت خالی نیست اما هر انسانی، انسانیت را به همراه ندارد. تا آنجا که گفته می‌شود: فلانی انسان نیست، یا از انسانیت بویی نبرده است! چرا؟ زیرا همه انسان‌ها در شکل و ظاهر، انسانی مرکب از جسم، روح، عقل، غرائز، اعضاء و جوارح گوناگون هستند. این ویژگی‌ها تحت اختیار ما نیستند و اکتسابی به‌شمار نمی‌آیند. اما بخش دیگر وجود ما که از آن به "انسانیت" تعبیر می‌شود و آنچه که انسانیت ما را شکل می‌دهد، تحت اختیار ما و اکتسابی است. بنابراین نشانه انسانیت، شکل و قیافه ظاهری و قوای بدنی شخص نیست، بلکه از سنخ دیگری است که به روح و جان مربوط است، نه جسم، چرا که شرافت جسم هم تابع شرافت جان ماست:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

... به حقیقت آدمی باش، وگرنه مرغ باشد

که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

(سعدی، ۱۳۷۳: ۵۶۲).

اما واقعا چه اموری انسانیت آدمی را شکل می‌دهند و او را به حقیقت و گوهر وجودی‌اش نزدیک می‌سازند؟ معیارها و استانداردهای انسانیت در قرآن کدامند؟ با آگاهی نسبت به این معیارها، می‌توان خود و جامعه را رصد نمود و حرکت تکاملی به سمت خودشکوفایی در قلمرو انسانیت را مدیریت و استمرار بخشید.

۲. معیارهای انسانیت در قرآن (مثلث معیار)

از آنجاکه روح آدمی، شخصیت انسان را شکل می‌دهد بی‌تردید آنچه معیار تلقی می‌شود ارتباط وثیقی با روح دارد. در قرآن کریم که قانون زندگی انسان است، از مثلث معیار سخن رفته است: مثلث ایمان، عمل صالح و علم. هدف اصلی این نوشتار تبیین همین استانداردهای سه‌گانه، بررسی ارتباط و تعامل میان آنها و تاثیر آنها در زندگی فردی و اجتماعی است. بنابراین تبیین سه مفهوم یادشده را پی‌می‌گیریم:

۲-۱) ایمان.

در قرآن کریم، ایمان به‌عنوان نخستین معیار انسانیت معرفی شده است. «قسم به عصر، همه انسان‌ها در خسران و زیان هستند، مگر کسانی که ایمان آورده‌اند...» (والعصر: ۱-۳).

اما ایمان چیست؟ متعلق و مصداق آن کدام است؟ چرا عده‌ای از چشیدن لذت ایمان محروم‌اند؟ براساس منابع دینی، "تصدیق قلبی" به یک چیز را ایمان گویند که حقیقتی غیر از علم و آگاهی است. در حدیث منقول از علی (ع) آمده است: ایمان تصدیق با قلب است (حکیمی، ۱۳۶ حدیث ۴: ۲۶۹؛ صدوق ۱۴۳۰ ق حدیث ۲: ۱۶؛ نهج البلاغه، ۱۳۸۷، حکمت ۲۲۷).

براساس آموزه‌های قرآن، مرگ و زندگی، معنایی غیر از معنای عادی و معمولی دارند و غیر از ایستادن ضربان قلب و حذف علائم حیاتی در مغز است. آنچه مایه حیات حقیقی است همان ایمان است و فرد بی‌بهره از گوهر ایمان، مرده متحرک معرفی شده است. «تو ای پیامبر، به کسانی که در گور هستند نمی‌توانی چیزی بفهمانی» (فاطر: ۲۲). از نظر علامه طباطبایی، مردگان در گور افتاده، کفاری هستند که دل‌هایشان با نور ایمان زنده نشده است و خاصیت و ظرفیت پذیرش هدایت را ندارند. (طباطبائی، ۱۳۷۶: ج ۱۷: ۵۶). در آموزه‌های قرآن کریم، زنده حقیقی کسی است که مس وجودش را با کیمیای ایمان به زر مبدل نموده و ندای خدا و رسولش را اجابت کرده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شمارا به سوی چیزی می‌خواند که شمارا حیات می‌بخشد». (انفال: ۲۴)

از نظر علامه طباطبائی، این آیه مومنین را به استجاب خدا و رسول، در پذیرفتن دعوت پیامبر سفارش می‌کند. حقیقت این دعوت، چیزی است که آدمی را از پرتگاه هلاکت رهایی می‌دهد و او را زنده می‌کند. انسان از زندگی شریف‌تر و کامل‌تر از حیات و زندگی پست دنیوی برخوردار است که زندگی حقیقی همان است و انسان زمانی می‌تواند به آن دست یابد که به زیور دین آراسته شود و در زمره صالحان قرار گیرد. پذیرفتن (تصدیق قلبی) و عمل کردن به دستورات دین، آدمی را مستعد آن حیات حقیقی خواهد کرد (المیزان، ۱۳۷۶: ج ۹، ۶۴ و ۶۸-۶۹). از نظر صاحب‌المیزان، اشتغال به زندگی دنیوی می‌تواند انسان را از سعادت و زندگی حقیقی اخروی بازدارد. زیرا قرآن کریم از زندگی دنیوی به لهو و لعب و از سرای آخرت، به زندگی حقیقی تعبیر کرده است (المیزان، ۱۳۷۶: ج ۹، ۷۶). ایمان، غیر از علم به خدا و رسولان و کتاب‌های آسمانی و روز قیامت است. ایمان عملی قلبی است که تا آن (عمل قلبی) نباشد ایمان هم نیست. کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان، به چیزی علم پیدا کرد، باید با قلبش "تسلیم" شود و عمل قلبی را (یعنی تسلیم، خضوع، تقبل و زیر بار رفتن) را انجام دهد تا مومن تلقی گردد (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۷).

استاد مطهری، هم قائل به بعد شناختاری ایمان است و هم به بعد احساسی و گرایشی آن؛ در این تفسیر، یکی از ارکان ایمان، اعتقاد، شناخت و آگاهی است (رکن مربوط به فکر و عقل) و رکن دیگر آن گرایش، تسلیم و عشق (مربوط به دل) می باشد (قراملکی، ۱۳۸۸: ۹-۳۰).

نخستین متعلق و مصداق ایمان که پنجره ورود به قلمرو دینداری و خشت اول بنای تفکر اسلامی و شرط هدایت‌یابی از قرآن (بقره: ۲) به شمار می آید، همان ایمان به عالم غیب و ماوراءطبیعت است. براساس منطق کتاب قانون، جهان دو ساحتی و دو بعدی است؛ یکی عالم طبیعت و محسوسات (عالم شهادت) است و دیگری عالم ماوراءطبیعت و نامحسوس و غیب که پنهان از دیده‌هاست. جهان به سان هرمی است که قائده باریک آن را طبیعت و ماده تشکیل می‌دهد و بقیه فضای لایتناهی آن را غیب جهان گویند که مبدأ هستی و حیات است و خالق جهان در رأس آن قرار دارد و وجود بسیط او، سراسر جهان را پر کرده و کمالات همه موجودات را داراست و از تمام نقائص و کاستی‌های آنها، مصون و مبرا می‌باشد. (زکوی، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۳۴)

ایمان به عالم غیب، کلید ورود به قلمرو دینداری و منشأ ایمان به سایر مصادیق آن است که عبارتند از: خداوند، فرشتگان، وحی، پیامبری، کتب آسمانی، معاد و امامت (جوادی، ۱۳۷۶: ۲۴۵-۲۰۱). روح دین همان ایمان به خدا و حقیقت ایمان، محبت و عشق به محبوب ازلی است. همین ایمان و محبت است که معیار انسانیت تلقی می‌شود و معنای انسانیت را تحقق می‌بخشد:

عشق بود روح دین، چشم و چراغ یقین

هر که در او عشق نیست، کفردر او مضمّر است

عشق رساند تو را، تا به جناب خادا

در ره اطوار صنع، راهرو و رهبر است

(فیض کاشانی، ۱۳۵۴: ۸۶-۸۷)

در همین راستا، حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«ایمان انسان، خالص نمی‌گردد، مگر اینکه خداوند نزد او، از خودش، پدرش، مادرش، فرزندش، خانواده‌اش، مالش و از همه مردم محبوب‌تر باشد» (بحارالانوار، ۱۳۶۳: ج ۶۷، ۲۵). بنابراین عشق به حق تعالی، کانون اصلی ایمان دینی است.

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۳۰)

سایر محبت‌ها و عشق ورزی‌ها نیز در پرتو آن عشق جاودانه و پاک، معنا و مفهوم پیدا کرده و موتور محرکه زندگی محسوب می‌شوند. اما چرا عده‌ای از این گوهر تابناک بی‌بهره‌اند؟ در منطق قرآن، بیداری فطرت پاک الهی در فرد، جان پاک و بی‌آلایش می‌طلبد. کسانی که جان خویش را، به هر دلیلی اعم از وراثت، محیط، تصمیم نادرست و... با معصیت و گناه بیالایند، ایمان درونی خویش را با انجام و احیای تکالیف دینی تقویت نکنند و از آسیب‌های معصیت و گناه، آفت زدایی نکنند، به تدریج نهال ایمان در وجودشان رو به زردی و ضعف گذاشته، آنان را به درجه‌ای از سقوط معنوی می‌رساند که مشام آنها عطر خوش ایمان را درک نمی‌کند و به تکذیب آیات الهی می‌پردازند و از معصیت لذت می‌برند! «سرانجام کار کسانی که به بدی‌ها و زشتی‌ها روی می‌آورند آن است که آیات خدا را تکذیب می‌کنند» (روم: ۱۰). عطار در قالب یک تمثیل، انسان دل‌مرده را به کسی تشبیه کرده است که به جهت عادت داشتن به بوی بد، نه تنها شمیم روح‌بخش عطر و مشک را درک نمی‌کند، بلکه با استشمام آن، از هوش می‌رود.

یکی کناس بیرون جست از کار

مگر ره داشت بر دکان عطار

چو بوی مشک از دکان برون شد

همی کناس آنجا سرنگون شد

... یکی کناس دیگر چون بدیدش
 نجاست پیش بینی آوریدش
 مشامش از نجاست چون خبریافت
 تو گفתי زنده شد، جانی دگر یافت

۲-۲) عمل صالح

در ادبیات قرآن، دومین ضلع از مثلث معیار انسانیت، عمل صالح است که همواره با ایمان قرین و همراه است. «انسان در خسران و زیان است، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند» (عصر: ۱-۲). ایمان و عمل صالح دو روی یک سکه‌اند و بروز و ظهور ایمان کامل، عمل صالح است و زادگاه طبیعی عمل صالح نیز ایمان به خداوند و معاد است و بدون آن اگر هم عمل صالحی انجام پذیرد، امری اتفاقی و بی‌بنیان خواهد بود (جوادی، ۱۳۷۶: ۲۵۳). علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۱۰ سوره کهف می‌نویسد:

"عمل صالح و شرک نورزیدن به خداوند، (در این آیه) بر امید به لقاء الله متفرع شده است، چرا که بدون امید به ملاقات پروردگار که محصول ایمان است، وجهی و دلیلی بر انجام عمل صالح و نگراییدن به شرک وجود ندارد" (المیزان، ۱۳۷۶: ج ۱۳، ۴۰۶).

اما منظور از عمل صالح چیست؟ گرچه مفسران درباره حوزة معنایی عمل صالح اتفاق نظر ندارند (خوشدل فرد، ۱۳۸۸: ۶۰-۴۳)، اما از نظر علامه طباطبائی، عمل صالح هر عملی است که براساس عقاید حقه و اعتقادات درست صادر شود و با آن سازگار باشد (همان: ج ۱۷، ۳۴). به نظر می‌رسد حداقل عمل صالح، همان پایبندی به اوامر و نواهی موجود در شریعت است، اما از نظر برخی مفسران، معنای عام آن، همه اعمال شایسته را شامل می‌شود. نه فقط عبادات و انفاق و جهاد و کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته‌ای که وسیله تکامل نفوس، پرورش اخلاق، قرب الی‌الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها

شود، جزو اعمال صالح است. از کارهای کوچکی همانند برداشتن یک سنگ مزاحم از سر راه مردم گرفته تا نجات میلیون‌ها انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۷، ۲۹۹) همگی جزو اعمال صالح قلمداد می‌شوند.

همانگونه که ایمان، بستر طبیعی رشد عمل صالح است، عمل صالح نیز باعث رفعت و تقویت ایمان دینی می‌شود. "سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد" (فاطر: ۱۰). از نظر علامه، مراد از کلمه طیبه، عقاید حقه‌ای است که آدمی، اعتقاد به آنها را مبنای عمل خود قرار می‌دهد و از جمله آنها، باور به توحید است. عمل صالح که مهر عبودیت و اخلاص بر آن خورده باشد، اعتقاد حق و کلمه توحید را بلند می‌گرداند. هراندازه عمل صالح تکرار شود اعتقاد حق، راسخ تر و روشن شده، در تاثیرش، قوی تر می‌گردد (المیزان، ۱۳۷۶: ج ۱۷، ۳-۳۳).

عمل بدون ایمان و عملی که بر کشتزار توحید نروئیده باشد، ابتر و بدون امتداد است. گستره تاثیر آن، می‌تواند تنها تا پایان زندگی دنیوی شامل حال فرد شود. علامه در ذیل آیه ۹۷ سوره نحل می‌نویسد:

وعدة حیات بخشی از نوع حیات طیبه، برای زنان و مردانی است که عمل صالح انجام دهند، اما به شرط ایمان، زیرا عمل بدون ایمان، حبط و نابود می‌شود. همانطور که در آیه ۵ سوره مائده و آیه ۱۶ سوره هود [نیز] آمده است (المیزان، ۱۳۷۶: ج ۱۲، ۵۲۳-۵۲۲).

امیر بیان و سلطان عرصه علم و ایمان و عمل، علی (ع) در پاسخ به فردی که از او درخواست موعظه نمود، می‌فرماید:

جزء آن دسته از افرادی نباش که آرزوی مقامات اخروی و معنوی رادارند
اما می‌خواهند بدون عمل به آن برسند.

به گفته سعدی:

هرکاو عمل نکرد و عنایت امید داشت

دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد

(سعدی، ۱۳۷۳: ۴۳۹)

در صورتی که وجود آدمی، با کیمیای ناب ایمان و عمل صالح و با کیمیای خالق هستی‌بخش، به زر تبدیل شود، می‌تواند به مقام جانشینی خدا بار یابد. دستور به رعایت تقوا و رعایت حلال و حرام و پرهیز از معصیت الهی، بازتاب منطق عمل‌گرایی قرآن است، از جمله آنجا که می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هرکس باید بنگرد که برای فردایش چه چیزی از پیش فرستاده است؛ و (از مخالفت با فرمان) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» (حشر: ۱۸).

همان‌طور که نام فروردین، باغ را گلستان نمی‌کند، ادعای ایمان نیز به تنهایی وجود آدمی را بوستان نمی‌سازد:

نام فروردین نیارد گل به باغ

شب نگرد در روشن از رسم چراغ

تا قیامت عارف ار می می کند

تا ننوشد باده، مستی کی کند

(مثنوی، ۱۳۸۵: دفتر اول، ۱۵۳)

از نظر علامه طباطبائی، ایمان زمینه ساز عمل صالح و شرط لازم آن است و سهولت یا صعوبت عمل صالح برای انسان، به شدت و ضعف آن بستگی دارد و متقابلاً عمل صالح و تکرار آن به تعمیق ایمان و ازدیاد آن مدد می‌رساند و این دو، به نوبه خود، در به وجود آمدن ملکات اخلاقی، که باعث صدور اعمال صالحه از فرد، بدون رویه و تامل می‌شود، کمک می‌کند (جوادی: ۱۳۷۶، ۲۵۴). پیامبر اعظم (ص) در این زمینه می‌فرماید:

«ایمان و عمل دو برادر هم‌زاد و دو یار جدا نشدنی هستند و خداوند هیچ‌کدام از آن دو را جز با برادرش نمی‌پذیرد» (آمدی، ۱۳۸۲: حدیث ۲۱۰۱).

علی (ع) در خصوص ثمره ایمان می‌گوید:

"به واسطه ایمان است که می‌توان به کارهای شایسته (عمل صالح) رهنمون شد و به کارهای شایسته است که ایمان افراد دانسته می‌شود؛ ایمان بنای علم را هم آباد می‌کند" (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۳: خطبه ۱۵۶).

۲-۳ علم

سومین معیار معرفت است. خداوند صاحبان دانش را دارای درجات رفیع معرفی کرده است:

«خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (مجادله: ۱۱).

از نظر علامه طباطبائی، طبق آیهٔ بالا، مومنان بر دو دسته‌اند: یکی آنان که فقط مومن هستند و دیگران کسانی که هم مومن‌اند هم عالم، گروه دوم بر گروه اول برتری دارند، همانطور که در آیات دیگر قرآن (زمر: ۹) دانایان با افراد نادان یکسان معرفی نشده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ج ۹، ۳۸۸-۳۸۷). اما کدام علم، معیار انسانیت و عامل رفعت مقام اهل ایمان می‌باشد؟ آیا منظور از آن علوم اسلامی مانند تفسیر، فقه، حدیث و غیره است یا خیر؟ ملاک اسلامی بودن یک علم چیست؟

از منظر علامه طباطبائی، قرآن در آیات فراوانی، به تفکر در آسمان، ستارگان، زمین، کوه‌ها، دریاها، اختلاف شب و روز، نظم شگفت‌انگیز در نبات و حیوان، خلقت انسان و بخصوص مطالعه در نفس و عوالم باطنی دعوت می‌کند. بدین ترتیب، قرآن به آموختن

علوم طبیعی، ریاضی، فلسفی، فنون ادبی و بالاخره همه علوم که در دسترس فکر انسانی است و تعلم آنها به نفع جهان بشری و سعادت بخش جامعه انسانی می باشد، دعوت می کند؛ البته به این شرط که این علوم، انسان را به حق و حقیقت رهنمون باشند و جهان بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی است، در بر داشته باشد و گرنه، علمی که این کارکرد را نداشته باشد در قاموس قرآن، با جهل مرادف است (طباطبائی، ۱۳۸۶: ۹۴).

در همین راستا برخی از صاحب نظران، تعریفی متفاوت از علم دینی ارائه کرده اند که همه علوم نافع را در برمی گیرد و براساس آن همه علوم، اسلامی خواهند بود. اگر پرده برداشتن از اسرار و رموز کتاب شریعت که قول و گفتار خداوند است، علم اسلامی است، هر علمی که پرده از اسرار و رموز کتاب طبیعت، که فعل خداست، بردارد، باز هم علمی اسلامی است...؛ لذا در صدر و ساقه مراکز علمی (اعم از حوزه و دانشگاه) علم غیردینی وجود ندارد (جوادی، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۷). به تعبیر دیگر «علم، مادی و معنوی ندارد؛ علم، علم است، معرفت است، عزیز و شریف است، گوهر است... چشم باز انسان در حال حرکت است (خامنه ای، ۱۳۸۸: ج ۲، ۱۵۰). با این توصیف می توان گفت تمام علوم و دانش ها، ابزار معرفت حق و شناخت اسماء حسناى الهی هستند، و البته تنها علم اصلی، همان علمی است که موضوع آن، تنها وجود اصیل محض یعنی خدای سبحان است (جوادی، ۱۳۸۳: ۲۲۳). بر این اساس، نه فقط علم توحید، بلکه هر علمی، علم اسلامی و دینی است و می تواند باعث رفعت مقام انسان گردد.

نکته بسیار مهم این است که علم با روح عالم چه می کند؟ بر اساس تجربه تاریخی و تحلیل عقلی، علم می تواند کارکردهای متفاوتی داشته باشد: گاهی نور است و گاهی نار، گاه روشنایی است و گاه ظلمت، گاهی مقوم ایمان است و گاهی حجاب اکبر، گاهی تکبر و عصیان در برابر خدا و خلق به بار می آورد و گاهی تواضع و خاکساری. چنانچه علم (هر علم مفید و سودمندی) آدمی را با مختصات وجودی اش در جهان آشنا ساخته، بر معرفت نفس او بیافزاید و معرفت و تواضع و خشیت عالم را در برابر مبدأ هستی افزایش و ارتقا دهد، روشنایی و نور است و همان علم، می شود معیار انسانیت در قرآن.

چنانکه هر علم مفیدی، علم دینی است، ملاک مفید بودن علم چیست؟ اگر بازگشت همه انسان‌ها به سوی خداست (شوری: ۳۵) و اگر هدف اصلی انسان در زندگی، عبادت و تقرب به مبدأ متعال و کسب رضایت اوست (ذاریات: ۵۶)، پس بدیهی است که باید همه فعالیت‌های انسان در زندگی، متمرکز در این جهت باشد. هر عملی که انسان را به خداوند نزدیک کند، مصداق عبادت است. اتفاقاً یکی از وسایلی که می‌تواند این نقش را ایفا نماید علم است که با چهارکارکرد در این زمینه به هدف خود می‌رسد: افزایش معرفت انسان نسبت به خدا، تعالی بخشیدن به جامعه اسلامی و اعتلای کلمه الله، هدایت بخشی به دیگران؛ حل مسائل جوامع بشری و مسلمانان (گلشنی، ۱۳۷۸: ۷۰-۵۰). بنابراین هر علمی که آدمی را در مسیر الی‌الله یاری نماید و باعث سعادت فرد و جامعه شود، علم مفید است. در غیر این صورت بی‌فایده خواهد بود. با این معیار، هم علوم خاص دینی می‌توانند وسیله تقرب معنوی به خداوند باشد و هم علوم طبیعی و هر کدام تا آنجا که این نقش را ایفا کنند با ارزش بوده و یکی از معیارهای انسانیت، تلقی می‌شوند. در غیر این صورت، چنین علمی مترادف با جهل خواهد بود (روم: ۷۰). در روایات آمده است که علوم مفید، مایه حیات و زندگی، گنج پایان‌ناپذیر، مایه رهایی و نجات (آمدی، ۱۳۸۲: حدیث ۲۳۰، ۱۶۱۰، ۲۳۱) و چراغ راه هستند.

علم نورست و جهل تاریکی

علم راحت برد به باریکی

دانشست آب زندگانی مرد

خنک آن کاب زندگانی خورد!

تفاوت علوم تجربی جدید با طبیعت‌شناسی قرآن، این است که قرآن در تبیین طبیعت، از ساده‌ترین موجودات گرفته تا نظام‌های پیچیده جهان، همه را میان مبدأ و معاد مطرح می‌کند و اصل حقیقت بی‌چون و چرای هستی یعنی «هو الأول و الآخر» را به سان دو بال عمودی، بر تفکر علمی و تحقیقات افقی بشر، حاکم می‌سازد. بحث قرآن از ساختار ساده و پیچیده طبیعت، در مسیر

شناختن و نزدیک شدن به «طبیعت آفرین» قرار می‌گیرد و چشم انسان را از ورای این پرده‌های زیبا، به افق‌های زیباتری می‌گشاید. (جوادی، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۳۰). چنانچه تفکر حاکم بر طبیعت‌شناسی قرآن، بر علوم تجربی و بشری حاکم شود، همه علوم، نور و روشنائی و رفعت‌بخش مقام انسان در پیشگاه خداوند خواهند بود.

نکته بسیار مهم دیگر آن است که از یک سو، در منطق قرآن، علم در صورتی معیار انسانیت است که بر "خشیت" عالم بیافزاید و هر علمی، حتی علم توحید، اگر این معیار را نداشته باشد، دیگر رفعت‌بخش مقام انسان و حتی علم نافع هم نخواهد بود: «از بندگان خدا، تنها دانشمندان نسبت به او خشیت دارند.» (فاطر: ۲۸). از سوی دیگر «خشیت» به‌عنوان نتیجه علم حقیقی، از صفات برجسته مومنان معرفی شده است (رعد: ۲۱؛ انبیا: ۴۹؛ زمر: ۲۳؛ فاطر: ۱۸؛ احزاب: ۳۹). بنابراین خشیت هم معیار علم حقیقی و هم معیار ایمان قرار گرفته است. لذا ایضاح مفهومی خشیت بسیار حایز اهمیت است. خشیت یعنی چه؟

از نظر صاحب تفسیر المیزان، خشیت یعنی ترس آمیخته با رجا؛ این همان حالتی است که عبد را در مقام عبودیت نگه می‌دارد، در نتیجه از عذاب معبودش، نه ایمن می‌شود و نه نا امید (طباطبائی، ۱۳۷۶: ج ۱۷، ۱۰۱). به نظر می‌رسد خشیت، نتیجه آگاهی فرد از عظمت و بزرگی طرف مقابل است که باعث می‌شود فرد، آگاهانه، ادب حضور نگاه دارد و در عین حال از انس با او لذت ببرد. مانند دانشجویی که در حضور استاد برجسته و محبوبش نشسته است، هم ادب حضور نگه می‌دارد و هم از مصاحبت با استاد، بیش از دیگرانی که او را نمی‌شناسند، لذت می‌برد. بنابراین خشیت، نتیجه آگاهی (آگاهی از عظمت، شکوه و جلال فرد مقابل) است، نه نتیجه جهل و نادانی. باری هر علمی که خشیت در برابر مبدأ هستی را در پی داشته باشد، دانش حقیقی و معیار انسانیت است. علمی که بر تواضع فرد در برابر خدا و خلق بیافزاید. به تعبیر علی (ع) رأس علم، تواضع و فروتنی است (کلینی، بی‌تا: ج ۱، ۶۰). علم همراه با تزکیه نفس، راهنمای انسان در قلمرو نظر و عمل و معیار انسانیت است.

علم، آن باشد که بنماید رهت
 علم، آن باشد که سازد آگهت
 علم، آن باشد که بشناسی به وی
 لطف و فیض قادر و قیوم وحی

اما علمی که همراه با تزکیه نباشد، حتی اگر علم توحید هم باشد، حجاب اکبر خواهد بود. لذا برخی از نویسندگان از "قبله‌نمای بهره‌وری از علم" نیز سخن گفته‌اند (جوادی، ۱۳۸۳: ۲۴۸-۲۴۴).

ناگفته نماند که البته اصیل‌ترین و شریف‌ترین علوم، علم توحید است؛ زیرا موضوع آن، شریف‌ترین وجود یعنی خدای سبحان و اوصاف و اسماء اوست. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۲۸ سوره فاطر می‌نویسد:

«منظور از علما، عالمان بالله است، کسانی که خدای سبحان را با اسماء و صفات و افعالش می‌شناسند، شناسایی و آگاهی کاملی که به وسیله آن، دل‌هایشان آرامش می‌یابد و پیرایه‌های شک و تردید از نفوسشان زایل شده، آثار این زوال، در اعمالشان هویدا می‌شود و فعلشان، مصدق قولشان می‌گردد و منظور از خشیت آن است که بدنبالش، خشوع باطنی و خضوع در ظاهر پیدا شود» (طباطبائی، ۱۳۷۶: ج ۱۷، ۶۵-۶۴).

امام صادق (ع) می‌فرماید:

منظور از عالم و دانشمند؛ کسانی هستند که علمش، گفتارش را تصدیق کند و کسی که چنین نباشد، عالم نیست (کلینی، بی تا: ج ۱۱، ۴۶).

اصولا سالک راه علم و دانش، سالک به سوی بهشت است: «علوم به هر درجه که هستند، چه علم‌المعارف باشد یا غیر آن، طریق وصول به جنت، مناسب با آن است و سالک طریق هر علمی، سالک طریقی از بهشت است (خمینی،

۱۳۷۸: ۴۱۳). با این همه به نظر می‌رسد علم می‌تواند حجاب اکبر باشد، در صورتی که: عالم را در مقابل خدا قرار داده، بر عصیان و سرکشی او درمقابل تعالیم الهی بیافزاید و فرد به جای تهذیب نفس، هوای نفس خویش را معبود خویش پندارد:

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (براینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخت».
(جائیه: ۲۳).

علمی که نتواند فرد را به سمت معنویت و پارسایی سوق دهد و او را به طبیعت و ماده و روزمرگی دچار نموده، پیرو هوای نفس گرداند؛ چنین علمی نه مایه رفعت مقام، که عامل سقوط و هبوط آدمی است (اعراف: ۱۷۶)؛ زیرا پیروی از هوای نفس، به جای خدا محوری، در عرصه اندیشه و عمل، بدترین گمراهی‌هاست (قصص: ۵۰). چه این که خود بزرگ‌بینی، که به خودبینی و ناتوانی از توجه به خدا باز می‌گردد، حجابی شیطنانی است که انسان را از ارتباط با خدا و کمالات الهی دور می‌سازد (جواد، ۱۳۸۳: ۲۴۳).

به تعبیر امام خمینی، وای بر حال طالب علمی که، علوم در قلب او کدورت ظلمت آورد... حجاب بزرگ ما همین مفاهیم بی‌سر و پاست (خمینی، ۱۳۷۸: ۳۸۱). بنابراین، از آنجا که علم رازگشایی از قول یا فعل خداست، همواره نور است، مگر اینکه حامل آن، با پیرایه‌هایی آن را به نار مبدل سازد. علم آب بارانی را می‌ماند که در باغ، لاله می‌رویاند و در شوره زار خس. زیرا زمین شوره زار، سنبل نخواهد داد (سعدی، ۱۳۷۳: ۸۵). بنابراین علم، می‌تواند هم عامل سعادت باشد و هم عامل شقاوت، هم معیار انسانیت باشد هم عامل سقوط از قلمرو انسانیت، هم مایه هدایت باشد و هم باعث ضلالت:

هم سوال از علم خیزد هم جواب

همچنانکه خارو گل از خاک و آب

هم ضلال از علم خیزد هم هدی

همچنانکه تلخ و شیرین از ندی

(مولوی، ۱۳۸۵: ۱۵۳-۱۵۴)

حتی اگر علم توحید، با آن شرافت و فضیلتش، با جان ناپاک و این خودخواهی و غرور و دنیازدگی قرین گردد، راهزن خواهد بود، نه راهنما. عالم بدون عمل چه هیزم بردوش کشد چه کتاب و دفتر، سودی به حال او ندارد:

علم چندان که بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

نه محقق بود نه دانشمند

چار پایایی بر او کتابی چند

(سعدی، ۱۳۷۳: ۱۹۴)

۳. نسبت میان علم و ایمان

آیا همواره علم و آگاهی، به ایمان نیز منتهی می‌شود؟ آیا تفکیک آنها از یکدیگر میسر است؟ نقش هر کدام در شخصیت آدمی و تحقق انسانیت چیست؟ در منطق قرآن، علم و ایمان مکمل یکدیگرند. علم به معنای آگاهی از مصادیق و متعلقات ایمان، شرط لازم برای ایمان هست، اما شرط کافی نیست. علم همراه با تصدیق قلبی را ایمان گویند. بنابراین هر دو، با هم مکمل شخصیت انسان هستند و یکی بدون دیگری ناقص است: «اگر بخواهیم تعبیری بیاوریم که جامع تفاوت‌های اساسی (میان انسان و حیوان) باشد باید بگوئیم انسان، حیوانی است که با دو امتیاز علم و ایمان از سایر جانداران امتیاز یافته است» (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۲، ۲۵) و هر کدام از آنها نقش ویژه‌ای در تکمیل شخصیت انسان دارند که هیچ‌کدام نمی‌توانند جایگزین دیگری باشد:

«علم، سرعت می‌دهد و ایمان، جهت؛ علم، توانستن است و ایمان، خوب خواستن؛ علم، زیبایی عقل است و ایمان، زیبایی روح؛ علم می‌گوید که چه هست، ایمان می‌گوید چه باید کرد؛ علم، انقلاب بیرون است و ایمان، انقلاب درون؛ هم علم، امنیت می‌دهد هم ایمان؛ علم، امنیت بیرونی می‌دهد و ایمان، امنیت درونی؛ علم در مقابل بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها و میکروب‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، و

پوچ انگاری‌ها؛ علم، جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش» (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۲، ۳۲). بعد از غرس شدن نهال ایمان در جان و روح آدمی، این علم است که مومنان را رفعت می‌بخشد و هر اندازه علم، بیشتر شود و بر خشیت او در برابر خالق بیافزاید و به عمل صالح به معنای وسیع آن منتهی گردد، باعث رفعت مقام مومن خواهد بود.

در آیات مختلف قرآن از آفات و موانع بر سر راه ادراک حقایق و امور سخن رفته است که مانع شناخت نفس و به‌دنبال آن مانع معرفت نسبت به مبدأ و معاد می‌شود و آدمی را به ماده و طبیعت می‌چسبانند؛ آفاتی مانند هوا و هوس (انعام: ۱۱۹)؛ تکبر (اعراف: ۱۴۶)، مجادله با حق (انفال: ۶)، خیال پردازی (یس: ۶۹)، شخصیت زدگی (بقره: ۱۷۰)، سهل‌انگاری به جای تفکر و تأمل (یوسف: ۱۰۵)؛ غاشیة: ۱۷-۲۰)، پیروی از ظن و گمان (انعام: ۱۱۶)؛ نجم: ۲۸)، گناه (اعراف: ۱۰۰)، عدم احاطه علمی (یونس: ۳۹)، علم بدون عمل (جمعه: ۵؛ انفال: ۲۱). علم آفت‌زده، معیار نخواهد بود. دانش معیار، دانشی است که روح عالم را با زیبایی‌های اخلاقی و معنوی بیاراید.

"ایمان، انسان را می‌سازد و انسان با نیروی علم، جهان را. آنجا که علم و ایمان توأم گردند، هم انسان سامان می‌یابد و هم جهان" (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۲، ۲۹).

۴. آثار و نتایج مثلث معیار

پیامد تحقق علم و ایمان و عمل در فرد و جامعه، دستیابی به زندگی پاک و حیات طیبه‌ای است که قرآن کریم وعده داده است که:

«هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مومن است او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم» (نحل: ۹۷).

اما حیات چیست؟ و حیات طیبه کدام است؟ به نظر می‌رسد حیات و زندگی می‌تواند دو معنا داشته باشد: یکی حیات فیزیولوژیک و زیستی، که نه تنها همه

انسان‌ها اعم از با ایمان و بی‌ایمان از آن برخوردارند، بلکه همه جانداران نیز از آن بهره‌مندند و آثار خاصی (مثل تغذیه، رشد و نمو، تولید مثل، حرکت و ...) را همراه خود دارد. البته نسان‌ها به دلیل برخورداری از قدرت تفکر، این چرخه تولید و مصرف را مدرن‌تر طی می‌کنند. "منشأ اثر بودن" از ویژگی‌های موجود زنده و دارای حیات است. اما حیات معنای دیگری هم دارد که در ادبیات قرآن از آن به حیات طیبه تعبیر شده است.

از نظر علامه طباطبائی، حیات به معنای جان بخشیدن به یک چیز و افاضه زندگی به اوست. زندگی و حیات جدیدی به بار یافتگان قلمرو ایمان و عمل صالح عطا می‌شود که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. حیات جدید، آثاری حقیقی و عینی دارد. از جمله اینکه خداوند برای او نوری قرار می‌دهد (انعام: ۱۲۲) که از نوع نور علمی است و مومن به وسیله آن به سوی حق تعالی رهنمون می‌شود و به اعتقاد درست و عمل صالح نائل می‌آید. چنین انسانی از توانایی احیاء حق و ابطال باطل برخوردار می‌شود (روم: ۴۷؛ مائده: ۶۹)، زیرا آن علم و آگاهی جدید، انسان با ایمان را قادر می‌سازد حق و باطل را از هم تفکیک کند. از صمیم قلب از باطل فانی که همین دنیای فانی و نقش و نگارهای فریبنده آن است، پرهیز نماید و عزت و سربلندی را از خدا بجوید.

از دریچه نگاه آنان، هرچه مخلوق خداست جمیل و زیباست و هر آنچه نافرمانی او را در پی دارد، زشت و نازیباست. انسان برخوردار از حیات جدید، در وجود خود، نور کمال، عزت، لذت و شادمانی خاصی را درک می‌کند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. این بهره‌مندی قابل وصف نیست، زیرا او مستغرق در حیاتی دائمی، نعمتی فناناپذیر، لذت خالص و مبرای از هرگونه درد و رنج و سعادت‌ی جدای از شقاوت است که نتیجه‌ای جز شادمانی و سرور ندارد.

این حیات جدید (حیات طیبه) در عین اینکه با زندگی سابق و عادی که همه در آن مشترکند، یکی نیست، اما همراه با آن است و اختلاف، تنها در سطح و کیفیت و مراتب آن است. فردی که مثلث معیار را در خود احیاء نموده و به قله رفیع انسانیت بار یافته، دو جور زندگی ندارد، بلکه زندگی‌اش متعالی‌تر از سایرین است و آثار برتر و والاتری هم به همراه دارد. همچنان که روح قدسی که خداوند آن را ویژه پیامبران دانسته است، یک زندگی سومی نیست، بلکه درجه و سطح

سوم و متعالی‌تری از زندگی است. این زندگی جدید، به عنوان پاداش و نتیجه علم، ایمان و عمل صالح، با صفت طیبه و پاک توصیف شده است، زیرا از هرگونه ناپاکی و پلیدی مبرا است (طباطبائی، ۱۳۷۶: ج ۱۲، ۵۲۲-۵۵۵). البته مبانی و آثار حیات طیبه در قرآن، موضوع مستقلی است که باید در جای خود آن را جستجو کرد. (نصری، ۱۳۸۲: ۲۳۹-۲۵۳).

نتیجه تحقق معیارهای انسانیت، علاوه بر بهره‌مند شدن انسان عالم مومن عامل به شریعت، از حیات طیبه و زندگی انسانی و معنوی در دنیا، دستیابی به سعادت و نجات اخروی، و ورود به بهشت جاویدان و رضوان الهی است که از رزق و روزی مادی و معنوی بی حساب آن نیز بهره‌مند خواهد شد (مومن: ۴۰).

تمامی این ثمرات، محصول سیر عالمانه و عمل صالحانه انسان سالک و صالح است که با فرمان خدا، هم دانش را فرا گرفته و عالم شده است و هم به قسط و عدل پرداخته و صالح گشته است. (جوادی، ۱۳۸۳: ۲۶). سرای آخرت از آن کسانی است که در پرتو بهره‌مندی از مثلث معیار، نه در پی برتری جوئی شیطانی بوده‌اند و نه به دنبال فساد در زمین. «این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است» (قصص: ۸۳). آیا ارزش و بهای زندگی جز بهشت رضوان الهی، قیمت دیگری دارد؟!!

نتیجه

با این بررسی معلوم شد که خالق هستی، از بین تمامی موجودات، تنها آدمی را با تشریف جان، شرافت بخشید و تاج کرامت بر سر او نهاد. از مهم‌ترین ویژگی‌های این خلیفه خدا، تفکیک انسانیت از انسان است. آنچه انسانیت ما را می‌سازد، برخلاف انسان بودن، تحت اختیار اکتسابی ما است. اما معیارهای انسانیت کدامند؟

در قرآن که کتاب قانون، برای زیستن انسانی، معنوی و الهی است، از "مثلث معیار" سخن رفته است. مثلث ایمان، عمل صالح و علم. انسان بی‌ایمان در منطق قرآن، مرده‌ای متحرک بیش نیست. روح دین، ایمان به مبدأ هستی و

معاد، و گوهر ایمان هم، عشق به محبوب ازلی است و این عشق اصیل است که می‌تواند همه عشق‌ها و محبت‌های دنیوی و مقطعی را معنا و مفهوم ببخشد و جاودانه سازد. عمل صالح نیز، هم نتیجه ایمان حقیقی است و هم می‌تواند آن را تعمیق و تقویت کند. در یک تفسیر، عمل صالح به معنای گسترده آن، تمامی فعالیت‌های انسان، اعم از انجام و ترک محرمات و فعالیت‌های عادی انسان در عرصه زندگی اجتماعی و فردی را در بر می‌گیرد؛ البته در صورتی که این فعالیت‌ها در مسیر رضایت و خشنودی خداوند و در دایره شریعت انجام گیرند.

مس وجود آدمی با کیمیای ناب ایمان و عمل صالح به زر تبدیل خواهد شد. و آمیختگی آن دو با علم، به‌عنوان معیار سوم انسانیت، بر رفعت درجات معنوی انسان خواهد افزود. علم همواره نور است: خواه علم به معنای عام آن، خواه به معنای خاص آن و خواه به معنای اخص. علم معیار، تنها علم توحید و علم دین نیست، زیرا علم همواره علم دینی و الهی است. اگر ملاک الهی بودن، رازگشایی از گفتار خدا و کتاب شریعت است، بی تردید رازگشایی از فعل خدا و کتاب طبیعت نیز علم دینی است. اما علم از هر نوعی می‌تواند دو کارکرد داشته باشد: هم می‌تواند نور باشد هم ظلمت، هم هدایت به بار آورد هم ضلالت، هم فروتنی در برابر خدا و خلق را نتیجه دهد و هم تکبر و عصیان را، هم با شیرینی و حلاوت عمل صالح قرین باشد و هم با تلخی بی‌عملی همراه باشد. اما علم معیار، آن که است که آدمی را به ایمان به توحید و زیبایی‌های اخلاقی و عمل صالح بیاراید.

اضلاع مثلث معیار، در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و نمی‌توانند جایگزین یکدیگر شوند. و نتیجه پیروی از آنها دستیابی به حیاتی جدید، طیبه و پاک است که هم زندگی انسانی و معنوی را در عین بهره‌مندی از مواهب مادی، در دنیا رقم می‌زند و هم حیات جاویدان اخروی و برخورداری از نعمت‌های بی‌حساب آن را در پی خواهد داشت. آنان که با حیات طیبه به زندگی جدیدی بار یافته‌اند، در پرتو نور ایمان و علم، بصیرت دینی یافته، هم اندیشه و اعتقاد حق را می‌شناسند و هم در عمل به حق عمل می‌کنند. زیرا آنان هر آنچه مخلوق خداست را زیبا می‌بینند و هر آنچه رنگ نافرمانی او را دارد، زشت می‌پندارند. باشد که جامعه ما در پرتو مثلث معیار، جامعه ایرانی مسلمان را که آراسته به پیشرفت و عدالت در پرتو معیارهای سه‌گانه برگرفته از کتاب قانون باشد، به‌عنوان جامعه‌ای معیار و الگو، به جهانیان عرضه کند.^۱

پی‌نوشت

۱. از پیشنهادات و راهنمایی‌های عالمانه همکار ارجمند، جناب آقای دکتر رحمت الله مرزبند، نهایت سپاس و امتنان را دارم

منابع و ماخذ

- قرآن کریم. ترجمه آیت ا... مکارم شیرازی.
- نهج البلاغه. (۱۳۸۳). ترجمه علی شیروانی. قم: انتشارات نسیم حیات.
- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۸۲). *غررالحکم*. ترجمه محمد علی انصاری. قم: موسسه انتشاراتی امام عصر.
- جوادی آملی، عبد الله. (۱۳۸۹). «سلطه در محور دانش و سیطره در مدار منش». *معارف*. شماره ۸۰. صص: ۳۶-۳۷.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). *تفسیر موضوعی قرآن: سیرت الهی انسان در قرآن*. ج ۱۴. قم: نشر اسراء.
- جوادی، محسن (۱۳۷۶). *نظریه ایمان در عرصه کلام و قرآن*. قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- حافظ. (۱۳۸۷). *دیوان*. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- حکیمی، محمد رضا. (۱۳۶۰). *الحیاه*. جلد اول. قم: دایره الطباعة و النشر.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۸۸). *سایه سار ولایت*. جلد دوم. قم: دفتر نشر معارف.
- خمینی، سید روح الله. (۱۳۷۸). *چهل حدیث*. بی‌جا: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خوشدل فرد، سید حسین. (۱۳۸۸). «حوزه معنایی عمل صالح در قرآن». *پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم*. شماره ۴. صص: ۴۳-۶۰.
- روژه ورنو، ژان وال و دیگران. (۱۳۷۲). *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

- زکوی، علی اصغر. (۱۳۸۵). «بسیط الحقیقه از دیدگاه ملاصدرا و منادشناسی لایبنتز». *فصلنامه اندیشه دینی*. شماره ۱۹. صص: ۱۱۵-۱۳۳.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۳). *کلیات*. تصحیح محمد علی فروغی. تهران: نشر طلوع.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۳۰). *معانی الاخبار*. بیروت: موسسه التاریخ العربی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۶). *قرآن در اسلام*. به کوشش سید هادی خرمشاهی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۶). *المیزان*. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۵۴). *کلیات اشعار*. با مقدمه سید محمد علی صفیر. تصحیح محمد پیمان. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- قراملکی، احد فرامرز؛ ابوالحسنی، فرشته. (۱۳۸۸). «مفهوم‌سازی استاد مطهری از ایمان». *اندیشه نوین دینی*. شماره ۱۶، سال پنجم. صص: ۹-۳۰.
- کلینی، یعقوب. (بی‌تا). *اصول کافی*. ج ۱. ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی. قم: موسسه تحقیقات و انتشاراتی نور.
- گلشنی، مهدی. (۱۳۷۸). *قرآن و علوم طبیعت*. تلخیص محمد علی خواجه پیری. بی‌جا: سازمان چاپ دانشگاه آزاد اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۶۳). *بحار الانوار*. چاپ جدید. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۶۳. *قم ده گفتار*. دفتر انتشارات اسلامی. تهران.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۵). *مجموعه آثار*. ج ۲. قم: انتشارات صدرا.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۶). *دیوان شمس*. چاپ هفتم. قم: سازمان انتشارات جاویدان.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۵). *مثنوی معنوی*. تصحیح نیکلسن. تهران: انتشارات هرمس.
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۲). *فلسفه آفرینش*. قم: دفتر نشر معارف.